

## پیش بسوی «ملت‌گرایی» ایرانی

iran-emrooz.net | Sat, 03.12.2011, 20:16

بخش منتشر نشده مصاحبه ای با پروفسور هوشنگ امیراحمدی

توسط پایگاه خبری و تحلیلی "انتخاب"



**انتخاب:** جناب آقای پروفسور، در این چند ماه اخیر شما نظریه جدیدی را درباره ملی گرایی مطرح کرده اید که خود آنرا نظریه "ملت گرایی" می‌نامید و ادعا می‌کنید که این نظریه ملت گرایی شما با ملی گرایی متداول ایرانی فرق دارد. ممکن است اول توضیح بدهید این ملت گرایی به چه معنی است؟

**امیراحمدی:** برای اینکه این مصاحبه به درازا نکشد، اجازه دهید رئوس مطالب را عنوان کنم. "ملت" بمعنی جمعیتی است که زبان، فرهنگ، قومیت، نژاد، تجربه و یا تاریخ مشترکی دارد. در همین حال یک ملت می‌تواند به جمعیتی که یک سرزمین و دولت مشترک دارند هم اطلاق شود حتی اگر این جماعت مثلا از یک قوم نباشند. در نظریه "ملت گرایی" من، ملت به معنی سرزمین و مردم با هم است. در این معنی، "منافع ملی" می‌شود جمع منافع مردم و منافع سرزمین، و "ملت گرا" عضوی از این جماعت است که هم منافع سرزمینی و هم منافع مردمی (عمومی) را بر منافع شخصی و یا گروهی خودش مقدم بدارد. پس تامین منافع ملی در نظریه ملت گرایی مترادف می‌شود با تامین منافع سرزمین و تامین منافع مردم. از دید من، وقتی منافع سرزمین تامین شود، سرزمین "جاوید" می‌شود و وقتی منافع مردم تامین شود مردم "شاد" می‌شوند. بنابراین، "جاودانی سرزمین و شادمانی مردم" از اهداف و اجزاء اصلی منافع ملی هستند. کشوری که نتواند شرایط جاودانگی سرزمین و شادمانی مردم خود را فراهم کند، در تامین منافع ملی خودش شکست خورده است.

سرزمین در اینجا همان جغرافیا و یا فیزیک کشور است - یعنی مرزها (تمامیت ارضی)، محیط زیست، شهرها و روستاها، بناهای تاریخی و میراث فرهنگی، زیربناهای گوناگون، منابع طبیعی و بشرساخته زیرزمینی و یا روزمینی ونظایرانها. بعبارت دیگر، سرزمین به همه چیز یک کشور اطلاق می‌شود جز مردمش. برای جاودان کردن این "فیزیک" کشور، باید برای حفظ و رشد آن فکرهای راهبردی کرد، برنامه ریزی درست نمود، و سیاست‌گذاری مناسب کرد. مثلا برای حفظ مرزهای کشور و یکپارچگی و استقلال آن باید سیستم‌های دفاعی لازم را بوجود آورد و یک ارتش قدرتمند داشت، سیاست‌های خارجی و داخلی معقولی را دنبال کرد، باید برای صلح بین المللی و آشتی ملی کوشید و غیره. حفظ و توسعه محیط زیست و شهرها و غیره نیز

به ایده‌های راهبردی، برنامه ریزی اصولی و سیاست‌گذاری درست نیاز دارند. در رابطه با فیزیک کشور، مخصوصاً محیط زیست آن، حتماً باید در چهارچوب نظریه "رشد و توسعه دوام‌پذیر" فکر و عمل کرد. متأسفانه در اینجا فرصت و جا برای باز کردن این بحث بیش از این وجود ندارد. اما یک امر را حتماً نباید از یاد برد و آن اینکه تامین منافع سرزمین یک پیش شرط دارد و آن تامین منافع مردم آن سرزمین است. مثلاً، "امنیت ملی" امروز تنها بمعنای "حفظ سرزمین" نیست بلکه شامل "امنیت انسانی" نیز می‌شود. پس تامین امنیت ملی فقط با ایجاد یک سیستم دفاعی قوی مقدور نیست بلکه باید چنان سیستمی را با گسترش حقوق شهروندان تکمیل کرد.

"مردم" در یک کشور بسیار گوناگون هستند و اگر به این گوناگونی توجه نشود به بیراهه "عوام‌گرایی" متداول می‌رویم. مثلاً ما ایرانی‌ها از اقوام گوناگون تشکیل شده‌ایم، درون ما طبقات پایه، متوسط و بالا وجود دارند، دولت و روحانیت و ارتش داریم، زن و مرد داریم، جمعیت جوان بسیار داریم، باسواد و کم سواد داریم، صاحبان حرفه‌های متفاوت داریم و غیره. معنی این گوناگونی هم این است که منافع و نیازهای متفاوت در جامعه وجود دارند و نمی‌شود برای بهینه کردن منافع همه همان نسخه را پیچید. متأسفانه این هم عملی نیست که به اندازه گوناگونی‌ها نسخه پیچید. پس باید گروه‌های اجتماعی مرجع را مشخص کرد و برای رفع نیازهای آنها در جهت تامین منافع مردم برنامه ریزی ملی کرد. یک راه ساده تکیه روی همان سه گروه پایه، متوسط و بالا است که به ترتیب سه نیاز "عدالت اجتماعی"، "توسعه سیاسی"، و "رشد اقتصادی" را دارند. سایر نیروهای اجتماعی هم بشکلی در درون این سه گروه اجتماعی سرشکن شده‌اند. مثلاً جمعیت زنان، جوانان و اقوام درون این سه گروه جا می‌گیرند. اما این روش کاهشی باید با برنامه دقیق برای حل مسائل و نیازهای خاص این نیروهای مشخص تکمیل شود.

این را هم باید تاکید کرد که نیازهای مردم یک کشور بطور کامل تفکیک‌پذیر نیستند. آنها رابطه تنگاتنگ با هم دارند و پس نمی‌شود گفت که مثلاً اول باید عدالت تامین شود و بعد توسعه اقتصادی کرد و بالاخره در آخر خط به مشکل دمکراسی پرداخت. واقعیت این است که اینها نیازهای نیروهای اجتماعی گوناگون ولی در عین حال نیروهای بهم پیوسته یک سرزمین مشخص هستند. هر گروه دلیل موجه برای تقاضای برآورده شدن نیاز مشخص خود را دارد و این درخواست‌ها همیشه با هم مطرح هستند. نکته دیگری را که باید تاکید کرد این واقعیت است که تامین منافع مردم بدون تامین منافع سرزمین ممکن نیست، همانطور که تامین منافع سرزمین هم بدون تامین منافع مردم غیر ممکن است. این دو نیز با هم یک رابطه تنگاتنگ دارند چون که سرزمین و مردم دو جزء جدا نشدنی یک ملت هستند. مثلاً ملتی که مستقل نیست نه سرزمین جاویدی خواهد داشت و نه مردم شادی. و بالاخره، همچون سرزمین، برای تامین منافع مردم باید ایده‌های راهبردی، برنامه ریزی درست و سیاست‌گذاری معقول را در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آمایشی (سرزمینی-فضائی) بکار گرفت.

### انتخاب: لطفاً توضیح دهید این ملت گرائی شما چه تفاوت یا تفاوت‌هایی با ملی‌گرایی متداول ایرانی دارد؟

**امیراحمدی:** "ملی‌گرایی" متداول ایرانی ناقص است چون فقط روی "سرزمین" تکیه دارد و "مردم" را در داخل خودش نمی‌تواند جا دهد. "جو ایران نباشد تن من مباد" یعنی جان مردم فدای جغرافیای کشور! این نوع ملی‌گرایی ناقص مسائل زیادی برای ایران بوجود آورده است که بعداً توضیح می‌دهم. اول اجازه بدهید دلایل این نقص را یادآور شوم. در اروپا "ملی‌گرایی"، که قبل از هر جای دیگری شکل گرفت، با "ملت‌سازی" همراه بود. یعنی بعد از اینکه "کشورها" بدنبال معاهده وست‌فیلیا در اواسط قرن هفده شکل گرفتند، مردمی که در آنها زندگی می‌کردند به تدریج حقوق شهروندی گرفتند و این "کشورها" که در حاکمیت فئودالها و شاهزادها بودند در اوایل قرن نوزده بدنبال انقلاب فرانسه به "ملتها" تبدیل شدند یعنی حاکمیت دولتی به سوی حاکمیت ملتی پیش رفت. در اینجا جغرافیا و مردم بهم پیوستند و ملی‌گرایی واقعی شکل گرفت. تصادفاً در اروپا هم تا وقتی که کشورها در سلطه درباریها و زمین‌داران بودند و حقوق شهروندی هنوز رایج نشده بود، ملی‌گرایی سرزمینی و ناقص ماند. با رشد و توسعه حقوق اساسی مردم و تبدیل این "راعایا" به "شهروندان" دارای حقوق و وظیفه در چهارچوب قانون، ملی‌گرایی در اروپا سالم‌سازی شد. این را هم باید گفت که در اروپا بدلیل نظامهای قانونی یونانی و رومی همیشه درجه‌ای از قانونمداری رعایت می‌شد.

در ایران متأسفانه "ملت‌سازی" علیرغم مبارزات زیاد، ناقص ماند و نتیجتاً ملی‌گرایی ایرانی هم ناقص الخلقه بدنبال آمد. در ایران، جزء در دوره‌های محدودی (مثلاً زمان پارتیها)، هیچ درجه قابل ملاحظه‌ای از قانونمداری وجود نداشت. شاه همیشه حاکم مطلق بود و مردم رعیت‌های بی‌حق و حقوق. با این وجود در اواسط قرن نوزده، دربار قاجار روند "ملت‌سازی از بالا" (تقریباً بترتیب: شاه، درباریها، امرای ارتش، آیت‌الله‌ها، زمینداران، تجار) را شروع کرد ولی این حرکت تنها در سایه انقلاب مشروطیت به پایه جامعه یعنی طبقات متوسط و زحمتکش رسید. متأسفانه شکست این انقلاب باعث توقف ملت‌سازی شد و حقوق شهروندی حتی در اساسی‌ترین شکل آن که "انتخابات آزاد" است از مردم گرفته شد. هم زمان با این تحول بسوی "ملت‌سازی ناقص"،

ملی گرائی ایرانی در عکس العمل به تسلط روز افزون انگلیسی‌ها و روس‌ها بر کشور نصج می‌گرفت. متأسفانه در غیاب یک جمعیت شهروند، این ملی گرائی در چهارچوب سرزمینی ماند و نتوانست مردم را درون خودش جا بدهد. بی دلیل نیست که ملی گرای متداول ایرانی عمدتاً به مبارزه برای حقوق شهروندی بی توجه بوده است در حالیکه همیشه برای استقلال و یکپارچگی سرزمین مبارزه کرده است.

برای بیان روشن تر این مشکل شاید بد نباشد که چند نکته تاریخی را یادآوری شویم. مفهوم "سرزمین" در ملی گرائی متداول ایرانی در دورانه‌های مختلف متفاوت بوده است. مشخصاً، قبل از دوران "معاصر" که در ایران با سلسله قاجار شروع می‌شود، "سرزمین" بمعنی زمین‌های شاه و فئودالها مطرح بود و بیشترین جنگهای خارجی و داخلی سر این زمین‌ها پیش می‌آمد. شاید عباس میرزا اولین رهبر سیاسی- نظامی ایران است که سرزمین را وسیع تر از زمین‌های فئودالها و دربار دید و دفاع از سرزمین برایش دفاع از بخشی از ملت ایران شد. از این رو عباس میرزا را می‌شود اولین ملی گرای سرزمینی ایران معاصر نامید. شکست عباس میرزا از روسها، اولین ضربه کاری را به ملی گرای سرزمینی ایران زد. بعدها امیرکبیر سعی کرد این ملی گرائی سرزمینی را بازسازی کند. او برای اصرار روی "توسعه فیزیکی" کشور با انگلیسی‌ها و دربار مشکل پیدا کرد و کشته شد و دومین ضربه را انگلیسی‌ها به ملی گرائی سرزمینی ایران زدند. ملی گرائی امیرکبیر حتماً بدرجات پیشرفته تر از ملی گرائی عباس میرزا بود ولی آن هم در عین حال سرزمینی ماند و مردمی نبود.

با انقلاب مشروطیت می‌رفت که ایرانیان ملت سازی را با کسب حقوق شهروندی خود تکمیل کنند ولی متأسفانه با شکست آن در دست روسها و انگلیسی‌ها با همراهی ارتجاع داخلی این روند متوقف شد. در همین حال و متعاقب جنگ اول جهانی سوسیالیسم جهان گرا نیز وارد ایران شد و ناسیونالیسم (ملی گرائی) جغرافیایی ایران را به حاشیه راند. حالا دیگر جوانان و روشنفکران ما هم بیشتر به دنیا می‌اندیشیدند تا به ایران. با وجود این، سیاستمدارانی چون احمد قوام سعی کردند که ملی گرائی سرزمینی را زنده نگهدارند و گاهی موفق هم بودند (پس گرفتن آذربایجان از روسها، شکست طرح 1919 انگلیسی‌ها علیه استقلال ایران). ولی رضا شاه که ملی گرائی سرزمینی را مورد هجوم خارجی‌ها و اسلامی‌ها می‌دید و فکر می‌کرد که توان عرض اندام ندارد، به تاریخ پناه برد و سعی کرد "گنشته گرائی" را در قالب "وطن پرستی ایرانی" ترویج دهد (ساختن بناهای شکل دوران هخامنشی). اینکه گفته می‌شود رضا شاه ملی گرا بود اشتباه است ولی ایشان حتماً وطن پرست بودند. اساس وطن پرستی میراث‌های فرهنگی- تاریخی است در حالیکه ملی گرائی واقعی در ذات خودش حقوق شهروندی را دارد که البته رضا شاه هرگز آنها را رعایت نکرد. بعبارت دیگر، وطن پرستی ایرانی نیز مثل ملی گرائی آن مردمی نیست.

با جنگ جهانی دوم خلاء سیاسی تازه‌ای در ایران ایجاد شد که جای آن را بتدریج نیروهای شکست خورده بعد از انقلاب مشروطیت پر کردند و با طرح شعارها و خواست‌های شهروندی جنبش ملی گرائی نوینی را پی ریزی کردند. رهبری این جنبش بدست دکتر محمد مصدق افتاد و ایشان هم این جنبش را روی مبارزه با انگلیس سر ملی کردن نفت متمرکز کرد. این امر باعث شد که ملی گرائی بار دیگر به سرزمین برگردد و از مردم فاصله بگیرد. در واقع اگر ملی گرائی امیر کبیر "صنعتی" بود، ملی گرائی مصدق "منابعی" شد (و هر دو بشکلی به سرزمین برمیگردند). با شکست دوباره جنبش ملی گرائی سرزمینی، محمدرضا شاه وطن پرستی پدر را با غرب گرائی خود مخلوط کرد و از آنها معجون ساخت که می‌شود آنرا "وطن پرستی غرب گرا" نامید (جشنهای دوهزار و پانصد ساله). در واقع محمدرضا شاه هم بغلط گاهی ملی گرا خوانده می‌شود. با انقلاب اسلامی در 1358 این ایندولوژی حکومتی پهلوی هم با خود سلطنت آن از بین رفت و جای آن را "اسلام گرائی" گرفت که در ذات خودش مردم گرا (امت گرا) ولی غیر سرزمینی بود. اسلام یک دین جهانی است و با جغرافیا میانه خوبی ندارد ولی نوع شیعه آن در ایران "بومی گرا" است. اسلام گرائی جدید (جهانی، بومی و امتی) در شروع هم ملی گرائی سرزمینی و هم وطن پرستی تاریخی- فرهنگی ایرانیان (که داشت غربی هم می‌شد) را ضربه فنی کرد.

در انتهای این تحول ملی گرائی ناقص، ایران چالش جدیدی بنام "جهانی شدن" پیدا کرده است که در ذات خودش فونکسیون (وظیفه ای) و بنابراین ضد جغرافیا است. این پدیده هم ضد ملی گرائی سرزمینی ایرانیان است و هم ضد "بومی گرائی" اسلامی ایرانیان. در واقع، "جهان گرائی" ضد جغرافیای ملی می‌خواهد گزینه‌ای باشد برای هر دوی این ایندولوژیها و دارد هم ملی گرائی سرزمینی ایرانی و هم بومی گرائی اسلامی را به حاشیه می‌برد. متأسفانه این جهان گرائی در وضعیتی که حقوق شهروندی در ایران اسلامی ناقص مانده است، برای روشنفکران سیاسی و نسل جوان ما دارای جذبه‌های فراوان و قوی است چون که توانسته است خواست‌هایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر و آزادیهای اجتماعی را از نوع ارزش‌های خود در دنیا تبلیغ کند و چون حامی قدرتمندی چون غرب را هم پشت سر خود دارد توانسته است با زور یا مصلحت خود را بسرتش دهد. در مقابل این "هجوم فرهنگی"، تنها یک راه مقاومت سالم وجود دارد و آن ترویج هرچه سریع تر ملت گرائی است که در ذات خودش حقوق شهروندی را با حقوق سرزمینی آمیخته دارد. یاد آوری کنم که در ملت گرائی، سرزمین و مردم با هم ترکیب می‌شوند و این آمیختگی به گونه‌ای هست که جهانی شدن دیگر قادر به تفکیک آنها نیست و نمی‌تواند با وجود مردم در این ترکیب، سرزمین را درون خود حل کند.

**انتخاب: این نظریه ملت گرایی شما چه تفاوت یا تفاوت‌هایی با نظرات ملی‌گرایانه‌ای که اخیراً از سوی آقای مشایبی اعلام شده دارد؟**

**امیراحمدی:** من با نظر یا نظریه ملی‌گرائی آقای مشایبی آشنائی ندارم. اصلاً مطمئن نیستم که ایشان در این رابطه نظریه‌ای ارائه کرده باشند. "مکتب ایرانی-اسلامی" ایشان هم ربطی به بحث ملت‌گرایی من ندارد. تا آنجا که می‌توانم حدس بزنم، ملی‌گرائی آقای مشایبی همان ملی‌گرائی سرزمینی متداول است که با وطن پرستی "میراثی" و بومی‌گرائی اسلامی مخلوط شده و به یک نوع "ایران-اسلام‌گرائی" تبدیل شده است. آوردن کتیبه کورش به ایران و برایش جشن و سرور راه انداختن و یا آوردن قرآن به صحنه کنفرانسها با ساز و دهل ایرانی در واقع نمونه‌هایی از اختلاط وطن پرستی میراثی، اسلام‌گرائی بومی و ملی‌گرائی سرزمینی هستند. در این ترکیب نیز باز مردم و حقوق شهروندی-انسانی آنها مطرح نیست.

**انتخاب: این نظریه ملت گرایی شما چه سودی دارد که مثلاً ملی‌گرائی متداول ایرانی نداشته است؟**

**امیراحمدی:** ملی‌گرائی متداول ایران ناقص و در تقابل یا تضاد با برخی از جنبه‌های زندگی ما بوده و هست. مثلاً منافع ملی و توسعه ملی را به غلط تعبیر می‌کند، با مفهوم شهروند بیگانه است، با اسلام مشکل همزیستی دارد، خارج سبزی است، درک اشتباهی از استقلال ملی را تفهیم می‌کند، با قوام ایرانی و مدیریت سرزمینی سازگاری ندارد، با وطن پرستی ایرانی قاطی و اشتباه می‌شود، و غیره. مثلاً، در ملی‌گرائی متداول ایرانی، تنها سرزمین و منافع سرزمین و به تبع آن دولت و "منافع دولت" مطرح است و منافع مردم منظور نمی‌شود. در این نوع ملی‌گرائی، "توسعه ملی" هم به سرزمین محدود می‌شود در آن منافع مردم بطور مستقیم مطرح نیست.

در مقابل، ملت‌گرائی پیشنهادی من منافع ملی و توسعه ملی را روی مردم متمرکز می‌کند بدون اینکه سرزمین یا دولت را از یاد ببرد. بعبارت دیگر و برابر تعریف من از ملت، در چهارچوب ایده ملت‌گرائی، "منافع ملت" و نه منافع ملی مورد نظر است و منافع ملت هم مجموعه منافع مردم (که دولت را شامل می‌شود) و منافع سرزمین است. منافع مردم با تامین منافع سرزمین و منافع مشخص نیروهای مختلف و متکثر اجتماعی محقق می‌شود. مثلاً از طریق تامین عدالت برای طبقات پایه، آزادی برای طبقات متوسط، رشد اقتصادی برای طبقات بالا و استقلال برای همه مردم و دولت آنها. وقتی منافع مردم تامین گردد مردم "شاد" می‌شوند. منافع سرزمین، از طرف دیگر، از طریق تامین منافع مردم و حفظ و توسعه مرزها، محیط زیست، شهرها و روستاها، بناهای تاریخی و بلاخره سایر فضاها و بناهای فیزیکی-تاریخی-محیطی تامین می‌شود. اگر منافع سرزمین تامین گردد سرزمین "جاوید" می‌شود. پس "تامین منافع ملت یعنی جاودانی سرزمین و شادمانی مردم". این تعبیر از منافع ملی بکلی با تعبیر سرزمینی - دولتی‌ای که ملی‌گرائی متداول می‌دهد بسیار متفاوت است.

چون ملی‌گرائی متداول تھی از مردم است، پس حقوق و منافع شهروندی ایرانیان در آن محقق نمی‌شود و یا اگر هم مورد توجه قرار بگیرد صرفاً بعنوان تابعی از حقوق و منافع سرزمین و دولت آن است. به همین دلیل است که ملی‌گرائی متداول ایرانی با دموکراسی و حقوق بشر هم ارتباط مشخصی ندارد. مشکل ملی‌گرائی متداول با اقوام و مدیریت سرزمینی هم از همین بی‌توجهی به مردم ناشی می‌شود. در واقع اقوام که البته مردم ایران هستند، درون این ملی‌گرائی جای مشخص و یا حقوق معینی ندارند مگر همان‌هایی را که سرزمین به آنها اعطاء یا تحمیل می‌کند (انها بیشتر بعنوان "مرزبانان غیور" دیده می‌شوند).

یکی از دلایلی که مثلاً اسلام‌گرائی با ملی‌گرائی ایرانی مشکل دارد هم همین تکیه یکجانبه ملی‌گرائی ایرانی روی جغرافیا است. در حالیکه اسلام تکیه اش روی امت یا مردم (اسلامی) است و نه جغرافیا. در مقابل، "ملت‌گرائی" سرزمین و مردم را با هم درون مفهوم خود دارد و بنابراین مشکلی با اسلام‌گرائی نخواهد داشت. در واقع اسلام‌گرائی همچون ملی‌گرائی درون این ملت‌گرائی نوب می‌شود. رابطه با خارج و استقلال ملی هم در ملی‌گرائی متداول چهارچوب غلطی را پیدا می‌کنند. مثلاً، استقلال ملی به استقلال سرزمین و استقلال دولت از سرزمینها و دولت‌های خارج فروکاسته می‌شود. در اینجا صحبت از استقلال مردم نیست - بمعنی آزادی مردم از استبداد دولتی و استقلال مردم از مردمان خارج (اصل هویت ملی). از دید نظریه ملت‌گرائی کشوری مستقل است که هم دولت و هم ملت آن مستقل باشند و نه فقط دولت آن. شاید باید اینطور گفت که کشوری مستقل است که مردم آن آزاد و مستقل هستند چون در چنین شرایطی دولت حتماً مستقل است.

**انتخاب: سوای مسائل بالا مشکل خاصی را هم در ایران امروز مشاهده می‌کنید که شما را نگران می‌کند و ب فکر وامیدارد که باید ملت گرایی را قبول و ترویج کرد؟**

**امیراحمدی:** آری! برای کوتاه کردن مطلب اجازه بدهید که به چند تا از این مشاهدات خلاصه وار اشاره کنم. اول این جناح بازی‌های سیاسی و تقسیم بندی مردم ایران به "خودی و غیر خودی" است که در ایران متداول شده و دارد ریشه کشور را می‌خشکاند. ظاهر قضیه این است که این گروه بندی‌ها مبنای رقابت و یا دشمنی سیاسی دارند درحالی‌که اینطور نیست و مبنای آنها یک فرهنگ سیاسی مبتذل، عقب مانده و استبداد پرور است که هنوز هم از فرهنگ و تفاوت‌های قبیله‌ای نشخوار می‌کند. این فرهنگ قبیله‌ای در ایران حاکم است چون ما هنوز ملت نشده ایم و چون ملت نیستیم پس منافع ملت هم در این دعوای جناحی و تفاوت گذاری بین مردم ملحوظ نیست. آنچه مورد نظر این جناحها (قبیله‌ها) هست، منافع قبیله است و منافع قبیله هم در بهترین شرایط منافع سرزمین قبیله و رئیس قبیله است.

مشاهده دوم رفتاری است که مقام‌های بالای دولتی جمهوری اسلامی در امریکا از خود نشان می‌دهند و من امریکا را مطرح می‌کنم چون با این وضعیت از نزدیک آشنا هستم. مشخصاً، وقتی این حضرات "رسمی و بلند پایه" به امریکا می‌آیند، سوی حرف‌های گنده و بی ربطی که می‌زنند، عموماً با امریکائیهایی سطح پائین و معمولاً غیررسمی دیدار و گفتگو می‌کنند. این امر باعث پائین آمدن ارزش مقامات بالای ایرانی و به تبع آن ایران می‌شود و مستقیماً علیه منافع ملت است. چرا این مقامات مرتکب چنین خطائی می‌شوند؟ علل شخصی و فرهنگی حتماً نقش دارند اما بنظر من علت اصلی این خطا را باید در مرگ تدریجی ملی گرائی ایرانی حتی از نوع سرزمینی آن جستجو کرد. واقعیت این است که در ایران امروز، جز در موارد استثنائی، ملی گرائی حتی از نوع سرزمینی آن هم از بین رفته است و پایبندی به بومی گرائی اسلامی هم دیگر وجود موثری ندارد.

مشاهده سوم من، که مشخصاً مرگ تدریجی اسلام گرائی بومی را هم به نمایش می‌گذارد، فرار وزراء، سفراء، وکلای مجلس، کارمندان عالی رتبه، و آقازاده‌های جمهوری اسلامی از دست دولت اسلامی به خارج از کشور، مخصوصاً غرب، بالاخص امریکا، انگلستان و کانادا، است، و اینکه این افراد در اینجاها مرتکب هر عملی می‌شوند تا مقبولیت رسمی پیدا کنند. در واقع کل جنبش "اصلاح طلبی" مذهبی نو و اصلاح طلبان آن، که البته هرگز ملی‌گرا نبوده‌اند (سواى نهضت آزادی و ملی-مذهبیون سابق)، امروز به اسلام گرائی بومی ایرانی هم پشت پا زده و با یک دید فرا- ایرانی بدنبال تحولات اصلاحی در جمهوری اسلامی در آینده هستند. و بالاخره، آخرین مشاهده من تأکید یک جانبه‌ای است که روشنفکران سیاسی و سکولار (عرف‌گرا) ایران روی دمکراسی، حقوق بشر و یا سکولاریسم دارند. اگر چه آنها بحق بدنبال تجدد گرائی و حقوق شهروندی خود و مردم ایران هستند، بی توجهی این افراد به منافع سرزمین ایران می‌تواند برای کشور فاجعه آور باشد. باید توجه داشت که منافع ملت با جمع منافع مردم و سرزمین قابل حصول است و هر ایده و یا نیروی که یکی را فدای آن دیگری بکند ناقض منافع ملت ایران است.

در جمع بندی، باید بگویم که متأسفانه در غیاب ملی گرائی ایرانی و بومی گرائی اسلامی، و یا بدلیل بی‌اعتقادی به آنها، عده‌ای سعی کرده‌اند که وطن پرستی میراثی ما را زنده کنند ولی این گذشته گرائی هرگز نخواهد توانست در دنیای مدرن و جهانی شده امروز جانشینی برای ملت گرائی باشد. در همین حال "جهان گرائی" نوین نسل جدید ایران، که فقط روی دمکراسی، حقوق بشر و عرفی کردن دولت تکیه دارد، هم ناقض ملت گرائی مورد نظر من است. از این دیدگاه است که من متقاعد شده‌ام که باید ملت گرائی بمعنی محقق کردن منافع مردم و سرزمین با هم هرچه سریع تر در ایران شکل بگیرد چه در غیر اینصورت ما در آینده نه سرزمین جاویدی خواهیم داشت و نه مردم شادی. و این را هم اضافه کنم که تحقق این امر تنها در چهارچوب یک بحث روشنفکری مقذور نیست. باید چنان گفتگو‌هایی را در عمل پیش برد تا این ایده به یک گفت‌وگو ملی و نیروی مادی برای تغییر تبدیل شود. به امید آن روزی که ملت گرائی ایرانی قوام پیدا کند تا مردم ما شاد و سرزمین ما جاوید شوند.